

نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران بعد از انقلاب**

سخن درست گفتن در باره عملکرد اقتصاد ایران نیازمند جرأت و شهامت حرفه‌ای بسیار است. گرچه در قیاس با اغلب کشورهای منطقه ایران آمار و ارقام رسمی بیشتری پیرامون شاخص‌های اقتصادی خود منتشر می‌کند؛ این ارقام در نظر مفسران بی‌طرف فاقد سه ویژگی اساسی اند: قابلیت اعتماد، همخوانی و شفافیت. آمار بانک مرکزی راجع به تورم، پس اندازهای خارجی و بدهی‌های مدت‌داز، و ارقام سازمان برنامه در خصوص بیکاری، و گزارش‌های خزانه داری گل‌کشور در باره بودجه به کثرت از سوی تحلیل‌گران مستقل به سبب جانبداری و عدم دقت مورد سوال قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر، آمار ارائه شده از سوی سازمان‌های

* این نوشته ترجمه سخنرانی دکتر جهانگیر آموزگار به زبان انگلیسی است که در ۲۴ مارس ۲۰۰۰ در برنامه سخنرانی‌های نوروزی استادان ممتاز ایرانشناسی که هر سال به دعوت مشترک بنیاد مطالعات ایران و دانشگاه جورج واشنگتن در این دانشگاه برگزار می‌شود ایراد شد. کتاب اخیر دکتر آموزگار با عنوان زیر در سال گذشته انتشار یافت:

Managing the Oil Wealth: OPEC's Windfalls and Pitfalls, London, I.B. Tauris, 1999.

گوناگون دولتی در باره موضوع‌های واحد مانند رشد جمعیت، اشتغال سودآور، سرمایه گذاری انبوه، و رشد سالانه اقتصادی، همیشه با یکدیگر سازگاری و همخوانی ندارند. سرانجام، و مهم‌تر از همه، آماری که درباره ترانزنامه مؤسسات دولتی، عملکرد بنیادهائی که از نظارت دولت مستثنی و مستقل هستند (از جمله بنیادهای خیریه)، یارانه های مستقیم و غیرمستقیم دولتی، و میزان نقل و انتقال سرمایه به داخل و خارج از کشور یا در دسترس قرار نمی گیرد و یا مبهم و دستکاری شده و پنهان است. هیچ اتفاق نظری هم در باره کم و کیف و عملکرد اقتصاد غیر رسمی یا "زیرزمینی" در دست نیست. افزون بر این، وجود چندین نرخ گوناگون مبادله ارزی، کار تبدیل و محاسبه ارز داخلی را به دلار برای سنجش و مقایسه بین المللی عملاً بی معنی و حتی غیر ممکن ساخته است.

با همه این کمبودها، شاید بتوان اقتصاد ایران بعد از انقلاب را با صفات و ویژگی های زیر توصیف کرد: وابسته به نفت، در کنترل دولت و بنیادهای وابسته به آن، گروه گرا یا متمایل به گروه‌های ذینفع و ذینفوذ، وابسته به واردات، تحت سلطه انحصارات، دارای ضریب مالیاتی پائین، متکی به یارانه های زیاد از حد، و نسبتاً پی تحرک. محمد خاتمی رئیس جمهور بارها اقتصاد امروز کشور را از نظر تولید، توزیع و اداره "بیمار" توصیف کرده است و دیگران آن را، به جق، دارای مدیریت غلط، بازده پائین، و آکنده از اسراف کاری دانسته اند.

توهمات در باره انقلاب

ضایعات چشمگیری را که متوجه اقتصاد کشور شده است می توان به حساب انقلاب ویرانگر ۱۳۵۷ و اهداف دست نیافتنی و به همان اندازه عقیم آن گذاشت. بیست و یک سال پیش در بهمن ماه ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) یک نظام پادشاهی به ظاهر استوار، از نظر نظامی نیرومند، از نظر بین المللی معتبر، از نظر اقتصادی پویا، با تکنولوژی جدید، و نسبتاً مرگه در خاورمیانه توسط روحانی سالمندی که نه ارتشی داشت و نه اسلحه ای و نه امکانات آشکار مالی و نه پشتوانه خارجی، سرنگون گردید. حتی در قری که به خاطر تعداد انقلاب ها و دگرگونی های خشونت بار (روسیه، چین و کوبا) و کودتاهای نظامی (در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین) شهره است، انقلاب ایران و سقوط پادشاهی پهلوی را باید به مثابه یک رویداد تاریخی غیر منتظره و چشمگیر دانست.

نشانه های این انقلاب بی سابقه و پیامدهای مخاطره آمیز آن از دید اهل نظر نیز پوشیده مانده بود. در صف بدبینان، مجله «تایم» در شماره ویژه «مردسال»

۱۹۸۰ خود، پیروزی آیت الله خمینی را به منزله مهم ترین تهدید به «موازنه قدرت جهانی پس از اشغال اروپا توسط هیتلر» دانست، و انقلاب ایران را «الگوئی برای انقلاب های آینده در جهان سوم» شمرد. از سوی دیگر یکی از اساتید آمریکائی که به آگاهی و اشراف به اوضاع ایران شهره است عنوان ساخت که: «روحانیت شیعه از نظر فکری و روانی آمادگی روبرو شدن با چالش بازسازی ایران را ندارد» و پیش بینی کرد که انقلاب به یک نظام دست چپی مقتدر، یا یک حکومت نظامی راست گرا، و یا یک دمکراسی لیبرال به شیوه غربی خواهد انجامید. یک پژوهشگر ایرانی متعایل به چپ شکست سریع خمینی را توسط «نهضت کارگری و چپ» پیش بینی کرد. در عین حال، همگان براین رأی بودند که حکومت خمینی موقتی خواهد بود و بعید می دانستند که خود او نقش اصلی را در حکومت آینده ایران برعهده گیرد. اما، نظام اسلامی ولایت فقیه که پس از انقلاب به وجود آمد موجب شگفتی همه خبرنگاران و صاحب نظران گردید. از الگوی خمینی در سایر نظام های "سلطنتی" (یا حکومت های موروثی) مسلمان و سنتی منطقه پیروی نشد، جوامعی نیز که جمعیت شیعی مذهب داشتند (مانند عراق، پاکستان، و آذربایجان) به آن نگرویدند.

هیچ یک از پیش بینی هائی نیز که پایان حیات خمینی و افول زودرس حکومت او را عنوان می ساخت تحقق نیافت و علی رغم بسیاری از پیشگوئی ها، حکومتی که به دنبال این اوضاع سر کار آمد نه یک دیکتاتوری چپگرا بود و نه یک حکومت نظامیان، و نه به طریق اولی یک دمکراسی از نوع غربی. افزون براین، برخلاف پیش بینی های صاحب نظران، آیت الله خمینی نه تنها توانست اوضاع پرآشوب اولیه را تاب آورد بلکه به تدریج و با یک نقشه حساب شده تمام مخالفان اصلی و هم چنین بسیاری از همزمان انقلابی و متحدان سابق خود را نیز، به قصد تثبیت نظام سیاسی ای که تا به امروز دوام آورده است، از میان برداشت. در عین حال، جمهوری اسلامی به تدریج توانسته است تصویر زشت و خشنی را که در سال های نخست در اذهان پدید آورده بود ملایم کند، از انزوای زمان جنگ بیرون آید، و روابط سیاسی اش را با تمام قدرت های سیاسی و تجاری جهان، به استثنای آمریکا و اسرائیل، بسط و گسترش بخشد.

این نظام منحصر به فرد با همه کاستی ها و کژروی ها توانسته است قابلیت خارق العاده برای بقا و ادامه حیات از خود نشان دهد. به سخن دیگر، با وجود حوادث خشونت بار اوائل انقلاب، از میان رفتن شماری بزرگ از رهبران مذهبی، سیاسی و نظامی به دست گروه های مخالف داخلی، یک جنگ طولانی، خونین و

ویرانگر باعراق، قیام‌های تجزیه طلبانه قومی، تحریم‌های بین‌المللی، جمعیت دائم التزاید، و بلایای مکرر طبیعی، حکومت روحانیان توانسته است همچنان برجای بماند. به علاوه، پس از اعلان آتش بس باعراق، رژیم توانسته است قدرت نظامی‌اش را بازسازی کند، توانائی‌های دفاعی زمینی و دریائی خود را افزایش دهد، ظاهراً به آزمایش و تولید موشک‌هائی با بُرد متوسط و دور دست دست زند و، بالاتر و مهم‌تر از همه، در برابر تنها ابرقدرت جهان بایستد و به کسب امتیازات سیاسی موفق شود.

عملکرد اقتصادی بی‌رمق

ضعیف‌ترین بخش کارنامه ۲۱ ساله جمهوری اسلامی و خطر مداومی که موجودیت آنرا تهدید می‌کند، اوضاع و احوال اقتصادی کشور است. اقتصاد که به زعم بانی نظام به امری که شایستگی و ارزش پیگیری انقلابی ندارد تنزل مقام و اهمیت یافته بود و در قانون اساسی ۱۹۷۹ نیز «نه چون هدفی برای خود بلکه به عنوان وسیله‌ای برای نیل به مقصود نهائی»، یعنی «حرکت به سوی خداوند»، دانسته می‌شد، اساسی‌ترین نقطه ضعف رژیم و به منزله پاشنه آشیل آنست. اقتصاد ملی در همان حال که به عبث در تلاش یافتن یک «الگوی اسلامی» است که بتواند به آنچه انقلابیون «مادی‌گرائی لجام گسیخته» و «مصرف‌گرائی» نسبت می‌دهند پایان دهد، به گونه بالبدیهه و بی‌برنامه اداره شده است. شالوده اقتصاد را می‌توان آمیزه ناپایداری از سرمایه‌داری، عوام‌گرائی، و مصلحت‌اندیشی با رنگ و لعابی از آرایش اسلامی دانست. در نتیجه، تا بحال این اقتصاد از یک بحران به بحران دیگر طی طریق کرده است.

در طول ۲۱ سال گذشته اقتصاد ایران متأثر از چند ایدئولوژی نیم‌بند و ناپخته، چهار مرحله متمایز و مشخص را از سرگذرانده است.

در یکی دو سال اول انقلاب حکومت به تجربه عجیب و غریبی تحت عنوان «اقتصاد توحیدی» دست یازید، که نه بر پایه اصل کمبود و لزوم تخصیص معقول منابع بلکه بر اساس اعتقاد به فراوانی و ضرورت توزیع اقتصادی درآمد استوار بود. بر پایه ملقمه‌ای از ایدئولوژی انقلابی و دینی کلیه صنایع مهم و کلیدی از دست صاحبان و مدیران خصوصی گرفته شد. تمام بانک‌های خصوصی و شرکت‌های بیمه ملی شدند. هزاران واحد تجاری در بخش کشاورزی، صنایع کوچک، شرکت‌های بازرگانی و جهانگردی، که به اطرافیان و طرفداران شاه تعلق داشت مصادره و به تعدادی بنیادهای خیریه و فرادولتی واگذار گردید. نتیجه کاهش

فاجعه آمیز تولید و درآمد بود.

دوره دوم که تقریباً با جنگ ایران و عراق مقارن شد، ملهم از نوعی الگوی اقتصادی شوروی- هندی بود. ویژگی‌های این دوره را می‌توان دخالت گسترده دولت در امور اقتصادی، اعمال محدودیت‌های خاص زمان جنگ، و تأکید بر خودکفائی دانست. ویژگی اقتصادی این دوره نوسانات متناوب در افزایش و کاهش تولیدات و رشد سالانه با میانگینی راکد بود.

دوره سوم که دوره سازندگی و توسعه پس از جنگ با عراق بود در سال ۱۹۸۹ با توشل به الگوی «تعدیل ساختار اقتصادی» و با تأکید بر اصول و موازین بازار آزاد، آغاز شد. اما این الگو، یا به تعبیری همان سیاست «سازندگی» رفسنجانی، طبق انتظار به خاطر بروز پیآمدهای اجتماعی از نظر سیاسی تحمل ناپذیر گشت و به بوتۀ فراموشی سپرده شد. هرچند که این دوره دست آورد بهتری از دو دوره اول داشت ولی هنوز میزان رشد اقتصادی کشور پائین‌تر از میانگین هدف‌های برنامه ریزی شده بود.

دوره چهارم، از سال ۱۹۹۷ تاکنون، نیز دوره‌ای همراه با رکود و رشد آهسته بوده است. اقتصاد این دوره نیز با وجود مشکلات فزاینده اش دستخوش اختلاف نظر شدید بین دو جناح در دولت بوده است: یکی جناحی که به پیروی از اقتصاد زمان جنگ معتقد به کنترل و دخالت دولت در امور اقتصادی است (دیدگاهی که هرچند بی اعتبار شده ولی هنوز دارای طرفدارانی فعال است)، و جناح دیگر یعنی مجموع آنهایی که هنوز به نحوی از سیاست‌های اقتصادی دوره رفسنجانی پشتیبانی می‌کنند.

به طور کلی، رهبران رژیم (بویژه رفسنجانی رئیس جمهور سابق) هنگام سخن گفتن از کارنامه ۲۱ ساله به کزات و با افتخار به نکات زیر اشاره می‌کنند: پیشرفت در گسترش زیربنای اقتصادی از جمله جاده سازی، خطوط راه آهن، احداث سدها و شبکه‌های آبیاری، ایجاد تأسیسات بندری و فرودگاه‌ها؛ ازدیاد محصولات کشاورزی (گندم و جو)، گسترش صنایع سبک و سنگین (از جمله سیمان، فولاد، آلومینیوم، مس، و صنایع دفاعی)؛ برق رسانی به روستاها، احداث نیروگاه‌های برق؛ و بسط خطوط گازرسانی به صدها شهر؛ و بهسازی فضای شهری (از جمله احداث پارک‌ها و بزرگ راه‌ها در تهران و اصفهان).

در خطبه‌های نماز جمعه و خیل آمار رسمی همواره به این گونه پیشرفت‌ها و مانند آن‌ها اشاره می‌شود از جمله پیشرفت‌های چشمگیر در سرمایه‌گذاری انسانی (از قبیل افزایش ثبت نام در مدارس، ایجاد بهداری و درمانگاه، افزایش

نسبت تعداد پزشکان و پرستاران برای هر هزار نفر جمعیت)، دسترسی به آب آشامیدنی و بالا رفتن وضع بهداشت، احداث تأسیسات تفریحی جدید، و توسعه گسترش در ارتباطات (شامل رادیو، تلویزیون، تلفن های متحرک، برقراری ارتباط با شبکه های ماهواره ای و اینترنت). افزون بر این، رهبران رژیم پیوسته، و تاحدی به حق، به خود می بالند که دولت جمهوری اسلامی برای جمعیت به سرعت رو به رشد کشور سطح زندگی متعارفی (ولو رو به نزول) فراهم آورده، مانع قحطی و کمبود کالاها و خدمات ضروری شده، گل هزینه جنگ با عراق را از محل منابع داخلی و بدون بروز تورم لجام گسیخته و یا توشل به وام های خارجی کمربندگن تأمین کرده، و به طرز بسیار گسترده ای کارائی و آمادگی دفاعی ایران را (از تانک های ساخت داخل گرفته تا موشک های با بُرد زیاد) افزایش داده است.

اما با همه کوشش هایی که در جهت بزرگ جلوه دادن دست آوردهای مثبت، از سوئی، و کوچک نشان دادن موانع و سرخوردگی ها، از سوی دیگر، می شود، اتفاق نظر در میان ناظران داخلی و خارجی براین است که اقتصاد ایران اکنون در وضع بدتری در قیاس با دوران پیش از انقلاب قرار دارد. بر مبنای آمار رسمی دولتی، تمام شاخص های سلامت اقتصادی نمایانگر نشانه های منفی هستند. درآمد سرانه یک سوم کمتر شده، شکاف درآمد میان خانوارها بیشتر گردیده، نرخ رشد اقتصادی پائین تر رفته، تورم افزایش یافته، بیکاری و کم کاری وسیع تر گشته، دولت در قرض بیشتری فرو رفته، و میزان ذخایر ارزی و خارجی کاهش یافته است. افزون بر این ها، رشد آهسته اقتصاد، ضریب تورم دورقمی، و کمبود مداوم بودجه، با کمبود در زمینه هایی چون مسکن، مدرسه، آموزگار، مراکز درمانی، و داروهای اساسی، و نیز آلودگی چشمگیر محیط زیست (هوا و آب)، فرسایش قابل توجه زمین، و جنگل زدائی نگران کننده همراه بوده که دولت هم خود به آن معترف است. براین پریشانی های اقتصادی، باید فجایع اجتماعی ناشی از آن از قبیل گسترش اعتیاد، روسپی گری، و بزهکاری در شهرها را نیز افزود. در عرض شش سال گذشته به موجب جدول «توسعه انسانی» سازمان ملل، در میان ۱۷۴ کشور، رتبه جمهوری اسلامی از مقام هشتاد و ششم به مقام نود و پنجم تنزل یافته است.

وعده ها و عملکردها

در بررسی اقتصاد کنونی ایران مقایسه بین وعده های انقلابیون اسلامی از یک طرف و دست آوردهای آنان، از طرف دیگر، دارای اهمیتی خاص است. به خاطر

آوریم که دولت در دوران محمدرضا شاه متهم به اتخاذ برخی هدف‌ها و سیاست‌های نادرست اقتصادی بود از آن جمله: تأکید بر اقتصاد مصرفی («مصرف‌گرا») که ایران را در زمینه‌های تجاری، تکنولوژیک، و مدیریت اجرایی به خارج وابسته کرد؛ استخراج و صدور شتابان منابع رو به کاهش نفت جهت پرداخت بهای کالاهای مصرفی وارداتی و تسلیحات نظامی پیشرفته‌ای که مورد نیاز کشور نبود؛ کم‌توجهی به خودکفائی کشاورزی؛ سیاست غلبه صنعتی متکی بر کارخانجات و صنایع مونتاژی؛ اتکای ناموجه بودجه ملی بردرآمد حاصله از فروش نفت؛ بی‌توجهی به صادرات غیرنفتی و ازدیاد فاصله میان درآمدهای مردم و نیز میان مناطق توسعه یافته و توسعه نیافته کشور؛ و اتلاف سرمایه‌های ارزنده ملی در راه دستیابی به انرژی هسته‌ای. وعده این بود که تمام این سیاست‌ها با استقرار رژیم جمهوری و تسلط آن بر کشور کنار گذاشته خواهد شد.

اما، گذشته از درستی یا نادرستی این انتقادات و اتهامات، به روشنی می‌توان دید که هیچ‌یک از سیاست‌های اقتصادی که بر اساس آن حکومت شاه محکوم دانسته می‌شد تغییر نیافت. هیچ‌یک از وعده‌هایی هم که راجع به دگرگونی اقتصادی کشور به سوی کارآئی بیشتر، عدالت اجتماعی و خودکفائی داده می‌شد جامه عمل نپوشید. با وجود کوشش‌های خستگی‌ناپذیر رژیم برای ایجاد یک «اقتصاد اسلامی» از راه نفی مادی‌گرایی و استقرار یک «الگوی مصرفی صرفه‌جویانه»، هنوز در نظام و فرهنگ اقتصادی کشور نشانی از چنین الگویی نمی‌توان دید. برعکس، آثار اصراف، سودجویی از راه احتکار، ریاخواری با بهره‌بالا، فعالیت‌های بندوبستی و معاملات پرمنفعت فراوان به چشم می‌خورد. در واقع، در توضیح سیاست‌های اصلی اقتصادی دیگر سخنی از مبانی اسلامی به میان نمی‌آید. تنها در سخنرانی‌ها و مواعظ مذهبی است که گاه به این مبانی اشاره‌ای می‌شود. خودکفائی اقتصادی که بدو از نظر خمینی بُعد جدائی‌ناپذیر استقلال سیاسی شمرده می‌شد، اکنون دیگر رها شده و ایران در حال حاضر فعالانه می‌کوشد تا به عضویت سازمان تجارت جهانی درآید و آشکارا در صدد جلب سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی، تکنولوژی و مدیریت کارآمد است.

استخراج و صدور حدود ۶ میلیون بشکه نفت خام در روز در سال‌های واپسین دهه ۱۹۷۰ که نخست از سوی رهبران انقلاب به منزله خیانتی به میراث برحق نسل‌های آینده محکوم گردیده بود اکنون به صورت آرزی رژیم و هدف جدید اما دست‌نیافتنی آن در آمده است. به سخن دیگر، اقتصاد ایران اکنون بیش از هر زمان دیگر به صدور نفت و گاز وابسته شده است.

نه تنها خود کفایتی کشاورزی که بنا بود در ظرف ده سال (یعنی تا سال ۱۹۹۰) تحقق یابد، هنوز به صورت یک هدف درازمدت باقی مانده، بلکه اخیراً ایران به زمره بزرگ ترین واردکنندگان مواد غذایی در جهان پیوسته است. صنایع مونتاژ دوران شاه که زمانی به عنوان الگوی نادرست و نامناسبی برای صنعتی شدن، و به مثابه عاملی در اتلاف درآمدهای ارزنده حاصل از فروش نفت، محکوم می شد اینک به مراتب بیش از گذشته رایج شده است. اتکای ناروا و ناموجه بودجه بردرآمد نفت که در گذشته سبب فراز و نشیب های زیان آور اقتصادی دانسته می شد کاهشی نیافته است. گرچه صادرات غیر نفتی که در دوران شاه ظاهراً نسبت به آن بی توجهی می شد بر پایه ارزش کنونی دلار به طرز چشمگیری افزایش یافته، اما اگر عایدات حاصله از این افزایش با محاسبه تورم و در مقایسه با واردات سنجیده شود، به احتمال زیاد هم از نظر درصد تولید ملی و هم مطمئناً از نظر سرانه، نسبت به سابق کاهش یافته است. در حال حاضر دریافتی های حاصله از صادرات سالانه اقلام غیر نفتی تنها برای تأمین هزینه سه ماه واردات کفایت می کند، و کل درآمد حاصله از صادرات غیرنفتی تقریباً برابر همان مقداری است که ایرانیان در سفر به خارج از کشور خرج می کنند. هرچند در ایران دسترسی به آمار قابل اعتماد درباره توزیع درآمد داخلی نیست اما مشاهدات خصوصی و بررسی هایی که جسته و گریخته انجام می گیرد حکایت از بیشتر شدن شکاف درآمد بین طبقات متوسط درمقایسه با قشرهای تازه به دوران رسیده دارد. مهم تر اینکه، طبقات متوسط که در زمان شاه رو به رشد بودند، از انقلاب به این سو رو به زوال گرفته اند. سهم بودجه عمومی برای تسلیحات و نیروی هسته ای که در ابتدا امری بیپرده دانسته می شد و نظام گذشته به خاطر آن مورد نکوهش قرار گرفته بود. اکنون آشکارا و پنهانی افزایش یافته است.

به این ترتیب، عملکرد اقتصادی جمهوری اسلامی، حتی با توجه به اهداف و اولویت های اجتماعی اقتصادی خود آن، موفقیت آمیز نبوده است. هرچند هر یک از پنج دولتی که بعد از انقلاب مصدر کار شده گناه بخشی از مشکلات اقتصادی را تلویحاً به گردن دولت قبل از خود انداخته است، سخنگویان رژیم علی القاعده عوامل خاصی را مسئول ایجاد و استمرار این مشکلات می شمارند از جمله اقدامات خرابکارانه مخالفین رژیم در خارج کشور، جنگ "تحمیلی" با عراق تحریم های اقتصادی آمریکا، نوسانات قیمت نفت، سوانح و بلایای طبیعی، و تبلیغات خصومت آمیز غرب بر علیه جمهوری اسلامی.

درحالی که نتایج منفی برخی از این عوامل (بویژه جنگ مخرب و پرهزینه با

عراق) را به هیچ روی نمی توان کتمان کرد، مسئولیت خود حکومت در پیدایش برخی از این عوامل را نیز به دشواری می توان فراموش کرد و یا دست کم گرفت، به ویژه در مواردی چون حمایت از گروگان گیری اعضای سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران، ادامه جنگ با عراق پس از ۱۹۸۲، صدور فتوای قتل سلمان رشیدی، و دخالت احتمالی رژیم در پاره ای عملیات تروریستی بین المللی.

ریشه های بحران

ریشه های اقتصاد بحران زای ایران را باید در ساختار دولتی آن جستجو کرد که خود بر شالوده های سست اقتصادی، ایدئولوژیک، فرهنگی و اداری بنا شده است. از لحاظ اقتصادی ایران با ترکیب جمعیتی جوان، بازده کاری کم، ازدیاد مصرف، اتکای بیش از اندازه به درآمدهای غیر قابل پیش بینی و متغیر ناشی از فروش نفت، و رواج چشمگیر مدیریت غلط در امور اقتصادی دست به گریبان بوده است.

با جمعیتی که ۴۰ درصد آن زیر مرز ۱۵ سال قرار دارد، ایران دارای یکی از جوان ترین جمعیت های جهان است. نیروی کار فعال کشور کمتر از ۳۰ درصد کل جمعیت است، در قیاس با ۴۶ درصد در ترکیه و اندونزی و ۶۰ درصد در چین. هم چنین در مقایسه با سه کشور یاد شده در ایران زنان درصداً نسبتاً کمتری از نیروی کار را تشکیل می دهند.

بازدهی کار یعنی نسبت جمع سالانه تولید به کل ساعات کار در سال های اخیر دارای رشدی در حدود ۱/۲ درصد در سال بوده است که یکی از پائین ترین نرخ ها در میان کشورهای در حال توسعه و بسیار پائین تر از ضریب رشد جمعیت کشور است.

ایرانیان، مصرف کننده بخش بزرگی از تولیدات کشوراند و تنها بخش اندکی از درآمد خود را ذخیره می کنند. در سال های اخیر میانگین میزان اندوخته ملی، که باید در حد مطلوب به حدود ۳۰ تا ۳۵ درصد برسد، حدود ۲۰ درصد بوده و گاه حتی به ۱۵ درصد هم کاهش یافته است. بخش قابل ملاحظه ای از تولید داخلی نیز به خاطر توزیع نامناسب و نیز به علت کاهش مصنوعی قیمت ها، هدر می رود.

درآمد حاصله از محل صادرات نفت رقمی بیش از ۸۰ درصد عایدات سالانه ارزی و بیش از ۵۰ درصد از درآمدهای بودجه را تشکیل می دهد. بنابراین، نوسانات قیمت نفت نتایج بسیار نامطلوبی برای برنامه ریزی و بودجه مملکت به بار می آورد. از آنجا که ۳۰ درصد مواد غذایی و بین ۲۵ درصد و ۶۰ درصد از

مواد خام و کالاهای نیم ساخته بعضی از صنایع متکی بر واردات است، حتی کاهشی ناچیز نیز در قیمت نفت خام به کاهش درآمد ارزی و واردات می انجامد و از میزان رشد و اشتغال می کاهد.

اقتصادی که سالانه با هفتصد و پنجاه هزار متقاضی کار مواجه است، دستکم به رشد واقعی ۶ درصد یا بیشتر نیاز دارد. چنین رشدی نیز به نوبه خود ایجاب می کند که سالانه ۳۰ تا ۳۵ درصد از تولید مجدداً به سرمایه گذاری در زمینه‌های سرمایه انسانی و سرمایه مادی اختصاص یابد. شکاف میان پس اندازهای ملی و سرمایه گذاری های ضروری می باید از راه توسل به سرمایه های خارجی پر شود. اما، به دلایل مختلف، به ویژه اوضاع آشفتنه و نامعلوم سیاسی و احساس نگرانی در بخش خصوصی، ایران از سرمایه گذاری بخش خصوصی خارجی، به استثنای سرمایه گذاری های محدود در بخش نفت و گاز، محروم بوده است. سرانجام، در نتیجه دو دهه کنترل دستمزد و قیمت، و به سبب وجود نرخ بسیار متورم مبادله ارزی، رابطه بین هزینه و قیمت به شدت تحریف شده است، به گونه ای که اینک دیگر نمی توان راه حلی سریع و آسان برای آن تجویز کرد.

از نظر ایدئولوژیک نیز رژیم جمهوری اسلامی، گرفتار در چنبره یک نظام اقتصادی متمرکز، خود را به سیاست رفاهی گسترده ای متعهد کرده که تحقق آن در حیطه امکاناتش نیست. بر اساس قانون اساسی کلیه صنایع بزرگ و کلیدی ایران، از جمله نیرو و معادن، شبکه های بزرگ آبیاری، ارتباطات (تلفن، رادیو و تلویزیون)، وسائل حمل و نقل (هوابیمائی، کشتیرانی، و راه آهن)، تجارت خارجی، نظام بانکی و بیمه، یکسره در مالکیت و قلمرو اداره دولت قرار دارند. اینکه به موجب قانون اساسی مالکیت و سرپرستی ابزار اصلی تولید و توزیع در اختیار دولت است نه تنها منابع مالی محدود کشور را می خشکاند و بودجه دولت را پیوسته در کسری نگه می دارد، بلکه موجب دلسردی بخش خصوصی در سرمایه گذاری و ابتکار هم می شود. سردرگمی و ابهام در مورد مالکیت خصوصی، دشمنی با سودآوری، و فقدان یک قوه قضائیه نیرومند، مستقمل و کارآمد که توانائی داوری در اجرا و تنفیذ قراردادهای تجاری را داشته باشد، عامل پیدایش فضائی بسیار نامساعد برای سرمایه گذاری شده است. براساس بررسی مشترکی که با همکاری وال سترین جورنال (Wall Street Journal) و «بنیاد میراث» (Heritage Foundation) انجام گرفته است، ایران از نظر فضای بااقتصادی به یکی از پائین ترین سطوح فروافتاده و با احراز مقام یکصد و پنجاه و پنجم در

میان ۱۶۱ کشور جهان تنها بر کنگو، کوبا، عراق، کره شمالی و سومالی ارجح است. از لحاظ اعتبار اوراق بهادار دولتی و میزان سپرده در بانک های خارجی نیز ایران به داوری یک مؤسسه خدمات سرمایه گذاری (Moody's Investment Services) در سطحی نازل، پائین تر از لبنان و بالاتر از روسیه قرار دارد. یک نشریه اقتصادی معتبر انگلیسی نیز ایران را از لحاظ خطراتی (risks) که برای سرمایه گذاری می آفریند یکی از پرخطرترین کشورها دانسته است. بی دلیل نیست که ظاهراً برخی از نمایندگی های اروپائی شرکت های بیمه صادرات برای بیمه نامه های ایران حدود ۱۲ تا ۱۴ درصد حق بیمه دریافت می کنند. در قیاس با ضریب ۳ تا ۴ درصد که برای کشورهای «کم خطر» تعیین می شود.

از نظر فرهنگی، در جمهوری اسلامی یک سویکرد منفی ضمنی و ذاتی نسبت به سود و سودآوری وجود دارد. توفیق در فعالیت های اقتصادی بیش از آنکه تحسین انگیز باشد سوء ظن و حسد می آفریند. بویژه در دوره بعد از جنگ با عراق هنوز واکنش نسبت به سرمایه و سرمایه گذاران (بخصوص سرمایه گذاران خارجی) منفی است. این واکنش منفی و رشدستیز را، که بر قانون اساسی جمهوری ایران نیز تأثیری قابل ملاحظه گذاشته، می توان ناشی از طرز تفکر انقلابیون چپگرا دانست. در واقع، بسیاری از حامیان دخالت و کنترل دولت که امروز خود در نظام اداری از مصادر کارند تنها به ظاهر از خصوصی کردن و سرمایه گذاری های خصوصی خارجی استقبال می کنند و در نهان مانع از تحقق این گونه سرمایه گذاری ها می شوند.

طبقه بازاری در ایران، که همواره از راه تجارت، نوسانات ساختگی بازار، جمع آوری اجاره، و عایدات از راه تورم، زندگی کرده است، اگر هم به حکم گزینه با فعالیت های صنعتی بر پایه رقابت، از میان برداشتن انحصارات و امتیازات ویژه، و کنترل تورم، دشمنی نوزد دست کم نسبت به آن نظر چندان خوشی ندارد. در چنین نظامی همیشه یک تمایل اقتصادی و فرهنگی به سوی درآمدهای سریع با ضریب سه رقمی و مخالف با سرمایه گذاری تولیدی دراز مدت و بهره دهی بسیار کمتر وجود دارد.

از نظر مدیریت، اقتصاد ایران از یک بوروکراسی متورم، نالایق و فاسد، و نبود نهادهای نظارت و کنترل مستقل، که در جامعه مدنی معمول است، رنجور است. بخش دولتی در کنترل چهل نهاد انحصاری دولتی و فرادولتی قرار دارد که از طریق چند بنیاد بسیار بزرگ و چند هزار شرکت دولتی که از امتیاز دسترسی به اعتبارات بانکی ارزان قیمت، نرخ ترجیحی مبادله ارزی، یارانه های دولتی،

و حمایت دولت در مقابل واردات، برخوردارند، اداره می شود. این نهادها معمولاً دارای تعداد کارمندی بیش از حد نیاز، مدیریتی نالایق و فاقد صلاحیت در زمینه محاسبات مربوط به هزینه و قیمت اند و بطور کلی در صحنه رقابت در بازارهای جهانی اثری از حضور آنان به چشم نمی خورد. اولییتی که به تعهدات اسلامی و انقلابی در گزینش کادر مدیریت مؤسسات دولتی داده می شود مملکت را از داشتن نیروهای متخصص، شایسته و کارآشنا محروم ساخته و در نتیجه سبب کاهش چشمگیر درکارایی اقتصادی شده است. نرخ بازدهی سرمایه که در سال پیش از انقلاب تا شاخص ۲ درصد در سال بالا رفته بود اکنون به شاخص نیم درصد در سال پائین آمده، یعنی ۴۰۰ درصد کاهش یافته است.

چشم انداز

آنچه در گذشته روی داده لزوماً سرنوشت آینده را رقم نخواهد زد. تاکنون مجموعه‌ای از عوامل منفی - از جمله یک قانون اساسی مخالف با بازار آزاد، یک بخش دولتی متوزم و نالایق، فقدان یک سیاست موزون و منسجم در باره بازار کار، سیاست‌های کشاورزی و صنعتی آشفته، دنباله روی از یک برنامه رفاهی پرهزینه، مرجع دانستن تعهد کورکورانه بر لیاقت و تخصص در امر مدیریت، تحمل فساد اداری و رفتارهای ضد اجتماعی، گریز پیوسته سرمایه، فرار مغزها، نامعلوم بودن نحوه اداره سازمان های دولتی و نیمه دولتی، و استمرار واکنش ها و مواضع نسنجیده و نامعقول در مقابل غرب - ایران را از امکانات فراوانی که برای رشد و توسعه اقتصادی در اختیار داشته محروم ساخته است. اما خسران این سال‌های از دست رفته را دست کم می توان تا حدودی از راه تغییر خط مشی کنونی به خط مشی روشن بینانه و جدید جبران کرد.

اصلاحات فراگیری که از جانب محمد خاتمی در مناسبت های گوناگون طی سه سالی که بر مسند قدرت قرار داشته عنوان گردیده، جملگی به منظور مقابله با مشکلات متعدد و دست و پا گیر موجود طرح شده است. ابتکار موفقیت آمیز وی در دعوت از سازمان ملل متحد برای تهیه مقدمات «گفتگوی تمدن ها»، و گام های مثبتی که در جهت بهبود روابط با اتحادیه اروپا (بویژه با ایتالیا، فرانسه و انگلستان) برداشته است را می توان برای اقتصاد مملکت به فال نیک گرفت. از برکت برقراری مجدد پوشش بیمه صادرات و ضمانت های سرمایه گذاری از جانب مؤسسات مالی این کشورها، ایران توانسته است هزینه مورد نیاز برای سقف بالاتری از واردات را تأمین کند. البته افزایش اخیر قیمت نفت هم به این کار کمک بسیار

رسانده است.

طرح های اقتصادی رئیس جمهور که اخیراً در برنامه سوم توسعه عنوان شده، نیازهای مبرم کشور را به دقت مشخص ساخته است و برنامه جدید، که هدفش سازگار ساختن عدالت اجتماعی با رشد اقتصادی است، اهداف زیر را در دستور کار خود قرار داده: ازدیاد سرمایه گذاری و اشتغال؛ جنگ با تورم؛ اصلاح نظام مالیاتی؛ از میان برداشتن انحصارات دولتی و خصوصی؛ واگذاری مؤسسات دولتی زیان آور به بخش خصوصی؛ افزایش صادرات غیرنفتی؛ یکسان سازی وضع مبادله ارزی؛ جلب سرمایه گذاری بخش خصوصی خارجی؛ گسترش کارآموزی و امر آموزش؛ و بازسازی نظام اداری. این برنامه هم چنین وعده می دهد که به احراز شش درصد رشد سالانه نائل گردد، تورم را ۴۰ درصد کاهش دهد، ۳۵ درصد از میزان بیکاری بکاهد، و سالی هفتصد و پنجاه هزار شغل جدید پدید آورد.

پیداست که برآورده ساختن این اهداف کار بسیار دشواری خواهد بود. اما توفیق در رسیدن به اهداف از پیش مشخص شده نیازمند یک سلسله مقدمات و پیش شرط هائی است که هنوز فراهم نیامده اند. بیش از هرچیز نیاز به یک اجماع عمومی و اتفاق نظر ملی درباره مقصد نهائی جمهوری اسلامی است. چه سخن دیگر، نخست باید احراز کرد که آیا مردم ایران، آن گونه که قانون اساسی تجویز می کند و رهبر جمهوری اسلامی مدام مدعی آن است، خواستارند که، به هدف تقریب به خدا، در جهان مادی نیز به یک زندگی روحانی و زاهدانه و محقر بسنده کنند؟ یا آنکه مایل اند به سطح بالاتری از رفاه مادی رسند، و از امکانات و تسهیلات اقتصادی و اجتماعی بیشتری برخوردار شوند؟ آیا همچنان قرار است از یک «الگوی مصرفی» سازگار با زندگی منزه طلبانه و اخلاقی آن طور که بنیادگرایان وعده داده اند پیروی کنند؟ یا آنکه باید مختار شوند تا از ثمرات کار و کوشش و شایستگی خود، در یک نظام قانونی مورد قبول همگان، بهره مند گردند؟ این پرسش های اساسی هنوز پاسخ دقیق و روشنی نیافته اند.

اگر روشن شد که اکثریت مردم زندگی مرفه تر و دلپذیر تر را به زندگی مرتاضانه و منزه طلبانه ترجیح می دهند، گام بعدی تصمیم گیری قاطعانه در مورد چگونگی نقش و دخالت دولت در اقتصاد و میزان فعالیت های تجاری آن است. مسئله ای اساسی و حیاتی که در طی ۲۱ سال گذشته هیچ گاه به روشنی درباره اش تصمیم گیری و تعیین تکلیف نشده. متن اولیه قانون اساسی ایران که پیش نویس آن توسط کسانی که اغلب گرایش های مارکسیستی داشتند تهیه شده

و مورد تأیید روحانیان متمایل به چپ هم قرار گرفته بود، پیوسته برای اقتصاد مملکت مشکل آفرین بوده است. این سند دولت را به سوی تمرکز سنگین اداری و یک سیاست رفاهی از گمراه تا گور سوق داد، در حالی که دستگاه های دولت برای انجام چنین سیاستی از نظر مدیریت ضعیف، از نظر مالی کم بنیه، از نظر اداری ناتوان، و از نظر اجرائی فساد پذیر بودند. افزون بر این، گرچه از هنگام پایان جنگ با عراق تاکنون آن بخش از رهبران رژیم که معتقد به اصلاحات اند بر لزوم کاهش فعالیت ها و مسئولیت های اقتصادی دولت پافشاری کرده اند، شورای نگهبان و سایر جناح های ذینفع همچنان از تحقق این گونه اصلاحات جلوگیری می کنند.

از مسائل مربوط به قانون اساسی گذشته، ریاست جمهوری خاتمی با مشکل اختلافات ایدئولوژیک داخلی نیز روبرو بوده است. نظریه های اقتصادی دولت - که در بودجه های سالانه، در طرح مسکوت مانده بازسازی اقتصادی، و به تازگی در برنامه سوم توسعه، انعکاس یافته - بجای آنکه بازتابی از یک اتفاق نظر گسترده باشد، سرشار از وعده های مساعد به افراد و جناح های گوناگونی است که با یکدیگر اختلاف نظر و منافع دارند. از یک سو، خصوصی کردن مؤسسات دولتی، از میان برداشتن انحصارات خصوصی و دولتی، رقابت بهتر و سالم تر، و آزادسازی تجارت، مشخصاً در راستای خواسته های طرفداران نظریه بازار آزاد در حکومت قرار دارد. از سوی دیگر، تعهد دولت به تأمین «عدالت اجتماعی»، کنترل قیمت و مزد و بهره، ادامه یارانه گسترده دولتی، و ابقای نرخ ترجیحی در مبادلات ارزی، از جمله امتیازاتی است که به هواداران دخالت دولت در اقتصاد، که همچنان در کابینه خاتمی و در دفتر رهبری جا و نفوذی دارند، داده شده است. انا، همان گونه که انتظار می رفت، این تلاش سخاوتمندانه برای راضی نگه داشتن همه، هیچ یک را خشنود نکرده است.

هرگاه این دو مشکل اساسی از راه عرضه یک نظام اسلامی ملایم تر از یکسو، و یک برنامه اقتصادی متکی به ابتکارات و فعالیت های بخش خصوصی از سوی دیگر، حل شود آن وقت شرط نخست برای رونق و پیشرفت اقتصادی، عبارت خواهد بود از تأکید بر مصونیت حقوق مالکیت و تنفیذ و اجرای قراردادهای مشروع اقتصادی.

پاسخ مناسب به شکوه مکرر سرمایه گذاران بالقوه درباره نبود فضای امن برای سرمایه گذاری و در نتیجه عدم اطمینان سرمایه گذاران نسبت به اوضاع، یک سلسله گام های اصلاحی است که باید به ترتیب برداشته شود. نخست باید کلیه

اسیما آنهایی که در قانون اساسی در ارتباط با مالکیت خصوصی و سود سرمایه وجود دارند، برطرف گردند. مصادره اموال اشخاص حقیقی یا حقوقی، آن هم بدون مجوز و بی رعایت ضوابط قانونی، باید یکسره ممنوع گردد. کلیه دارائی‌هایی که خودسرانه و یا به بهانه‌های ناموجه، یا به براساس گناه منتسب به شخص ثالث، مصادره شده است باید به صاحبان قانونی آنها بازگردانده شود. خسارت کسانی که آماج اقدامات غیر قانونی در دوران پس از انقلاب بوده اند باید جبران گردد. سرانجام، دادگاه‌های انقلاب، که ۲۱ سال پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی، هم چنان برجایند، باید یکسره از رسیدگی به امور و دعاوی اقتصادی معاف شوند و جای خود را به دادگاه‌های عمومی دادگستری با قضات آگاه به مسائل و امور اقتصادی جدید بسپارند. یک نظام قضائی سالم، کارآمد، مستقل و فارغ از گرایش‌ها و ملاحظات سیاسی که به دست قضات کاردان، صاحب صلاحیت و فسادناپذیر اداره شود از عوامل عمده برای تأمین پویائی اقتصادی ایران است. افزون بر این، تنها چنین نظام قضائی مورد اعتماد عمومی است که می‌تواند به وضع موهنی پایان دهد که در آن حتی شرکت‌های دولتی نیز، برای گریختن از حوزه صلاحیت دادگاه‌های جمهوری اسلامی، در خارج از مرزهای ایران خود را به ثبت می‌رسانند و یا در قراردادهای خود با سرمایه‌گذاران خارجی رسیدگی و تخیل اختلافات را به حکمیت خارجی واگذار می‌کنند.

پس از آن که نظر عمومی نسبت به برنامه اساسی حکومت احراز شود، ضوابط فعالیت‌های اقتصادی و کارآفرین مشخص گردد، و ساز و کارهایی که مسئولیت حمایت از هر دو را داشته باشد به وجود آید، باید به مرحله بعدی، که سبک ساختن بار حکومت است، پرداخت. این کار که روندی دشوار و از نظر سیاسی پرمخاطره است شامل بازسازی کامل دیوانسالاری متورم، از میان برداشتن بنیادهای فرادولتی، خصوصی گردانیدن گسترده شرکت‌های دولتی زیان‌آور، و یک بررسی مجدد، عینی و واقع بینانه از سیاست‌های برنامه ریزی و بودجه کشور خواهد بود.

باز سازی نظام اداری و حکومت در وهله نخست ایجاب می‌کند تا وزارتخانه‌ها و سازمان‌هایی که در حال حاضر تکالیف و کارهای یکسان دارند درهم ادغام شوند، از جمله سه نهاد در زمینه دفاع و امنیت، سه نهاد در زمینه کشاورزی، سه نهاد در زمینه آموزش و فرهنگ، سه نهاد در زمینه نیرو، و دو نهاد در زمینه صنایع. بسیاری معتقدند که دست کم یک سوم از تعداد کنونی کارمندان دولت افزون بر نیازاند، اما نمی‌توان آنان ناگهان کنار گذاشت، زیرا

در حال حاضر اقتصاد کشور توانائی جذب هفتصد و پنجاه هزار نفر تازه وارد در سال به بازار کار را ندارد. ناچار باید به سپاه کم کاران سر و سامانی تازه داد و آنان را به خدمات جدید و گسترده عمومی (در زمینه هائی مانند آموزش بهداشت، و نگهداری از محیط زیست) گماشت. چنین برنامه ای نه تنها به ابتکار اداری استثنائی و کمیاب نیاز دارد، بلکه مستلزم آماده سازی و بازآموزی دقیق است. حذف بنیادهای خیریه (و فرا دولتی) نیز، با همه مخاطرات سیاسی، ضرورت دارد. این نهادها که دارائی ها، اموال، و شرکت های مصادره شده از کسانی را که به نحوی با نظام گذشته پیوند داشتند، اداره می کنند، عملکردی خارج از چهارچوب اداری، مالی، و حسابرسی دولتی دارند. سرپرستی و اداره این گونه نهادها که عملاً از معافیت مالیاتی برخوردارند و غالباً جزو دریافت کنندگان اصلی یارانه ها و سایر امتیازات دولتی نیز هستند، در دست عناصر وفادار متببی اما بی صلاحیتی است که از سوی رهبر جمهوری اسلامی منصوب شده اند و از همین رو به کسی جز او پاسخگو نیستند. این مجتمع های بزرگ مالکیت و مدیریت مؤسسات گوناگون را در زمینه های غیر مرتبطی چون کشاورزی، صنعت، تجارت، حمل و نقل، ساختمان، در دست دارند بدون اینکه در کارشان کوچکترین هماهنگی یا همکاری وجود داشته باشد. تولید بیشتر این مجتمع ها تنها ضریب کوچکی از بازده عادی سرمایه آن هاست. با این همه، هزینه برخی مراکز و حوزه های مذهبی را تقبل می کنند و به فعالیت های غیررسمی و غیردولتی که تاکنون از حوزه اختیار و بازبینی دولت مصون بوده است دست می زنند.

خصوصی سازی آن دسته از نهادهای دولتی که از نظر مالی وضع اسفناک و زیان آوری دارند از سال ۱۹۸۹ تاکنون در دستور کار هر دولتی که بر سر کار آمده بوده است. این هدف در تمام بودجه های سالانه، دستور العمل های اقتصادی، و برنامه های پنج ساله به عنوان یکی از ضروری ترین گام ها به سوی سامان یافتن نظام مالی و کارآئی اقتصادی عنوان شده است بی آن که یک برنامه جدی، جامع، عملی، برای رسیدن به آن طراحی شود. در همان حال، مقاومت در مقابل چنین هدف و برنامه ای از سوی کسانی که از قبل این نهادها منتفع می شوند همچنان ادامه دارد به ویژه از سوی مدیران و سرپرستان نازپرورده، کارمندان عاطل و باطل، کارپردازان و فروشندگان مقرب، و واسطه هائی که هدفشان تنها جمع آوری اجاره است. ولی این ها همه مشکلاتی نیست که نتوان از عهده برآمد. یک سیاست صادقانه و جدی خصوصی سازی نه تنها خزانه داری را از وضع اسفناک مالی اش رها می کند بلکه زمینه فعالیت و رقابت و احیای بخش خصوصی را نیز فراهم

می سازد.

سرانجام، کار ضروری دیگر بازبینی و سنجش دوباره روند برنامه ریزی اقتصادی است. نظر به عملکرد بسیار نامطلوب دو برنامه پنج ساله بعد از انقلاب که نه هیچ یک از اهداف برنامه ریزی شده خود نرسیدند و محتوی بسیاری از مواد آنها نیز توسط مجلس یا مؤسسات دولتی نادیده گرفته شد. بجاست که ضرورت وجودی سازمان برنامه مورد یک بررسی عینی، واقع بینانه و غیرایدئولوژیک قرار گیرد. مادامی که بودجه ملی بر پایه یک نظام مالیاتی منطقی و مطمئن استوار نشود، سرنوشت اقتصاد مملکت وابسته به درآمدهای حاصله از فروش نفت خواهد بود. و تا هنگامی که این وابستگی اساسی ادامه داشته باشد بی آنکه مسئولین بتوانند درباره بهای نفت خام دست به پیش بینی بزنند، چه رسد که بر آن کنترلی داشته باشند. برنامه ریزی بودجه بیشتر از محدوده زمانی یک ساله بهبود خواهد بود.

از این بحث می توان نتیجه گرفت که سرنوشت اقتصادی جمهوری اسلامی در دراز مدت اساساً به ساختار سیاسی آن گره خورده است، زیرا در مجموع اقتصاد کشور تحت مالکیت، تصمیم گیری، اداره، و کنترل دولت قرار دارد. گرچه ظاهراً رژیم توانسته است در همه این سال ها، با بهره گرفتن از غنائم نفت و گاز، به نحوی کار کشور را تمشیت دهد، باید توجه داشت که هر دوی این ذخائر به سرعت رو به کاهش و اتمام است. اما از سوی دیگر اگر اصلاحات بر شمرده در بالا بتوانند علی رغم مقاومت گروه های ذینفوذ و نیرومند جامعه عمل پوشند، آینده به آن تیرگی که مخالفان رژیم به آن امید بسته اند و مدافعانش از آن بیمناک، نخواهد بود.

از بسیاری جهات ایران برای سرمایه گذاری و رشد اقتصادی امکانات فراوان دارد. برخلاف بسیاری از کشورهای جهان سوم که به علت کمبود سرمایه مادی و انسانی، از رشد اقتصادی بازمانده اند، ایران این هر دو را نسبتاً به وفور در اختیار دارد. افزون بر این، ایران دارای سرزمین پهناوری با حدود ۶۵ میلیون جمعیت است و حدوداً ۲۰ کشور در حال توسعه آن هم در منطقه جغرافیائی بزرگی با ۳۰۰ میلیون جمعیت و بازاری بالقوه بزرگ و پرمفعت برای کالاهای ساخت ایران در پیرامون آن قرار گرفته اند. از نظر منابع انرژی نیز ایران با تسلط بر حدود ۱۰ درصد از ذخائر نفت و ۱۵ درصد از ذخائر گاز جهان، در موقعیتی مطلوب قرار دارد وضع خوبی بهره مند است. دیگر منابع طبیعی ایران نیز هنوز کاملاً به مرحله بهره برداری نرسیده اند اما کاملاً نوید بخش اند. نیروی کار

درايران فراوان و نسبتاً ارزان است و كادرفه‌هاى فنى و حرفه‌اى در مقياس بالا موجود و نسبتاً كم هزينه‌اند.

به نظر مى‌رسد كه با گسترش پايگاه‌هاى قدرت جناح اصلاح طلب در عرصه‌هاى مختلف سياسى و تصميم‌گيرى زمينه‌براي پيشرفت در امور سياسى-اقتصادى کشور، بهبود روابط با غرب (به ویژه با آمريکا) و پاييندى جدى تر به ضوابط رفتار سياسى و عرف بين المللى فراهم آمده باشد. به يارى يك حكومت دمكراتيك، ايران از همه گونه توانائى براى دست يافتن دوباره به پايگاه سزاوار و بلند در جمع ملل برخوردار است.